

جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر^۱

مهدی کاظمی زمهریر^۲

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۰۸

استادیار دانشگاه مفید

تاریخ تأیید: ۹۳/۱۲/۲۷

چکیده

رهیافت مسلط در حوزه مطالعات حقوق بشر، نگرش حقوقی است. نگرش حقوقی بیش از هر چیز بر شناسایی و به رسمیت شناختن حقوق بشر توسط دولت‌ها متمرکز است. در عین حال، دولت‌ها خود بزرگترین ناقضین هنجارهای حقوق بشری می‌باشند. با وجود شکاف میان تعهدات حقوقی دولت‌ها و جهان واقعی، تحلیل حقوقی از این شکاف ممکن نیست. لذا، در عصر تورم حقوق به تعبیر هنکین، نیازمند گذار از رهیافت مبتنی بر توجیه به حفاظت از حقوق بشر هستیم. علوم اجتماعی بویژه جامعه‌شناسی سیاسی می‌تواند، در شناخت موانع تحقق حقوق بشر در جوامع مختلف و عملیاتی کردن آن بکار آید. با توجه به اینکه موضوع اصلی جامعه‌شناسی سیاسی "بررسی رابطه میان دولت و جامعه" می‌باشد، دانش تولیدی در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی می‌تواند در شناخت عوامل ناتوانی دولت‌ها در استقرار هنجارهای حقوق بشری و راهکارهای رفع آن موثر واقع شود. براین اساس، می‌توان گفت، وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر عبارت است از: بیان چگونگی پیش برد حقوق بشر در یک اجتماع مفروض و نهادینه کردن و تثبیت آن در درون کلیه روابط و فرآیندهای سیاسی جامعه.

کلید واژه: حقوق بشر، جامعه‌شناسی سیاسی، دولت، اثبات‌گرایی حقوقی، حفاظت

مقدمه

امکان جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر، نیازمند بررسی جایگاه پژوهش‌های حقوق بشری در علوم اجتماعی بطور کلی است. در دوره معاصر توجه به مطالبات حقوق بشر نضج جدی یافته است؛ در حالی که در گذشته پژوهشگران علوم اجتماعی مسائل مرتبط با حقوق بشر را به حاشیه سنت علوم اجتماعی رانده بودند. تاد لندمن (Todd Landman) در بررسی جریان تاریخی توجه علوم اجتماعی به موضوع حقوق بشر، به تبارشناسی این رویکرد جدید می‌پردازد. از نظر او، السدیر مک اینتایر (Alisdair Macintyre) در سال ۱۹۷۱ با طرح پرسش درباره اینکه آیا «یک علم سیاست مقایسه‌ای ممکن است؟» راهی را گشود، که ۱۰ سال بعد جان مک‌کامنت

1. Political sociology of human rights

2. Email: mahdikazemi1@gmail.com

(Jon Maccamant) (۱۹۸۱) آن را به حوزه حقوق بشر گسترش داد. مک کامنت در جستجوی یافتن پاسخی به این پرسش بود، که: «آیا سازوکارهای (The tools of the trade) علوم اجتماعی برای مطالعه حقوق بشر شایسته است؟». دقیقاً، بیست سال بعد این پرسش بطور فراگیرتری توسط مایکل فریمن (Michael Freeman) پرسیده شد که «آیا یک علم اجتماعی حقوق بشر ممکن است؟». (landman, 2006: 2)

با وجود تبار نسبتاً طولانی که تاد لندمن برای جستجوی یک علم اجتماعی حقوق بشر تصویر می‌کند، برداشت‌های موجود در مورد آن نحیف و نیازمند بحثی گسترده درباره معنا و شرایط امکان آن است. این نوشتار به بررسی کاربرد جامعه‌شناسی سیاسی در پژوهش‌های مرتبط با حقوق بشر می‌پردازد: آیا جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر ممکن است؟ برای پاسخ به این پرسش نیازمند بررسی پرسش‌های فرعی متنوعی هستیم: چگونه می‌توان علوم اجتماعی حقوق بشر را توجیه کرد؟ جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان یک علم اجتماعی چگونه می‌تواند در پژوهش‌های حقوق بشری مشارکت نماید؟ رهیافت‌های قابل کاربرد در جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر کدامند؟ چه موضوعات و مسائلی در جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر قابل پژوهش است؟

۱. محدودیت‌های رهیافت حقوقی در پژوهش‌های حقوق بشری

برای توجیه ضرورت کاربست علوم اجتماعی در پژوهش‌های حقوق بشری، نیازمند نقادی الگوهای مسلط پژوهشی در این حوزه‌ها هستیم. در دوره معاصر، شاهد تسلط رهیافت حقوقی اثباتی (Positive law) و تا حدی فلسفه سیاسی بر بحث‌های حقوق بشری هستیم. (2 : nash, 2012) به نحوی که تا ۱۹۷۰ میلادی همه کارهای آکادمیک توسط حقوق‌دانان انجام می‌شد. سلطه رهیافت حقوقی باعث گردید که در آموزش حقوق بشر نگرش حقوقی چشم انداز مسلط باشد. (Freeman, 2002: 77_78) اما، منتقدان مطالعات حقوقی، آن را ناتوان از

۱. برای اطلاع از سلطه رهیافت حقوقی به مطالعات حقوق بشر نگاه کنید به مقاله ژان واترز (Jan Wouters) (۲۰۱۵) و مقاله خانم سیلوانا فالکون (sylvanna falcon) (۲۰۱۵)؛ خانم فالکون در مقاله خود تعریف کمیساریای عالی حقوق بشر (OHCHR) - که در سال ۱۹۹۷ تاسیس شده است - را بعنوان شاهدهی بر مدعایش عرضه می‌کند؛ در تعریف کمیساریای عالی حقوق بشر، «حقوق بشر جهانی اغلب بیان و تضمین شده توسط قانون، در اشکال معاهدات، حقوق بین الملل عرفی، اصول کلی و دیگر منابع حقوق بین المللی است. قوانین بین المللی حقوق بشر حکومت‌ها را به عمل در شیوه‌های معین یا بازداشتن از اعمال خاص به منظور ترویج و حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی افراد و یا گروه ملزم می‌کند». (ترجمه از: <http://www.ohchr.org/EN/Issues/Pages/WhatareHumanRights.aspx>)

تحلیل کافی ابعاد اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و انسان‌شناسانه حوزه حقوق بشر می‌داند. (Freeman, 2002: 77_78) بنابراین، سنت حقوقی، حوزه پژوهش‌های حقوق بشری را به مباحث مربوط به تعهدات حقوقی محدود می‌کند. در این میان، پیوند میان پژوهش‌های حقوقی و رهیافت پوزیتیویستی نقدهای بیشتری را بر آن وارد کرده است.

از نظر رهیافت پوزیتیویستی «حقوق بشر چیزی است که قانون حقوق بشری می‌گوید که وجود دارد». (Freeman, 2002: 10) در چنین نگرشی، به جای اتکاء حقوق بشر بر توجیحات دینی، حقوق طبیعی و یا سودانگاری، قانون تنها منبع نهایی حقوق بشر است. بنابراین، «هستی‌های انسانی تنها از حقی برخوردارند که بوسیله سیستم حقوقی دولت فراهم شده است»^۱. اگرچه پوزیتیویسم حقوقی دارای جذابیت است، زیرا که نیاز به بحث‌های انتزاعی درباره شیوه توجیه اصول حقوق بشر ندارد^۲، و بر اسناد رسمی حقوقی به عنوان منبع اعتبار متکی است؛ (Delaet, 2006:18)

اما، تاکید بر حقوق بشر به مثابه امری حقوقی و پدیده‌ای برآمده از توافق دولت‌ها، از دو جهت آسیب‌زا است؛ اولاً، رویکرد حقوقی فراهم‌کننده زمینه به رسمیت شناختن حقوق بشر در

۱. حقوق بین‌الملل سنتی به عنوان حقوقی که منحصر^۱ بر روابط بین دولت‌ها، تمرکز دارد، تعریف شده است. بر مبنای این تعریف، تنها دولت‌ها مشمول حقوق بین‌الملل بوده و بر مبنای آن دارای حقوق هستند. (مهرپور، ۱۳۷۷: ۲۰) دکتر مجبی نیز در مقدمه بر کتاب «فلسفه حقوق بین‌الملل» معتقد است، «کنشگران و مخاطبان اصلی حقوق بین‌الملل، دولت‌ها هستند». (تسون، ۱۳۸۸: ۱۱) فرناندو تسون نیز معتقد است که گفتمان غالب در «تئوری سنتی حقوق بین‌الملل بر حقوق و وظائف دولت متمرکز است». (تسون، ۱۳۸۸: ۲۱) تاکید بر حقوق و وظایف دولت، ریشه در تسلط نگرش پوزیتیویستی بر حقوق بین‌الملل دارد؛ در حوزه حقوق بین‌الملل، دو مکتب اصلی واقع‌گرایان (پوزیتیویسم) و آرمان‌گرایان (حقوق طبیعی کلاسیک و نوین) هستند. (تسون، ۱۳۸۸: ۱۶؛ امید، ۱۳۸۸: ۳۶) از اوایل قرن بیستم مکتب پوزیتیویسم رویکرد حقوق طبیعی را به حاشیه راند؛ «این مکتب اساس کار را بر وضع موجود و فاصله گرفتن از «بن اخلاقی» حقوق قرار داده است» (تسون، ۱۳۸۸: ۱۳) و معتقد است که «رضایت دولت‌ها در دو شکل ثابت، یعنی عرف و معاهده به تنهایی حقوق بین‌الملل را می‌سازد». (تسون، ۱۳۸۸: ۱۴۷) از این رو، بنیان پوزیتیویسم در حقوق بین‌الملل، به جای نگرش اخلاقی، بر «منافع ملی و رضایت دولت» استوار است. (تسون، ۱۳۸۸: ۱۴۸)

۲. پوزیتیویسم به عنوان تئوری فلسفه حقوق بین‌الملل، شاخه‌ای است از پوزیتیویسم به عنوان یک تئوری فلسفه عمومی، اما قلمرو آنها لزوماً یکی نیست. هر دو، رجوع به اخلاق یا حقوق طبیعی را رد می‌کند. پوزیتیویسم در حقوق بین‌الملل به رضایت دولت‌ها تاکید می‌کند، در حالیکه پوزیتیویسم عمومی عقیده دارد که صدق گزاره‌های حقیقی منحصرًا موکول به صدق پاره‌ای واقعیات (خارج از اخلاق) که قبلاً واقع و احراز شده باشد، خواه آن واقعیت ناشی از مبتنی بر تراضی باشد و یا نباشد مانند رای دادن در نظام قانون‌گذاری. (امید، ۱۳۸۸: ۱۴۷)

سطح دولت‌ها است، اما به معنای تحقق آن در جوامع گوناگون نیست. زیرا که، «اگر بطور حقوقی، حقوق بشر قابل حمایت بود یا یک شخص بطور عادی می‌توانست حقوق قانونی خود را تقاضا کند، نیاز به تقاضا برای حقوق بشر نبود. ... تقاضا برای حقوق بشر زمانی ظاهر می‌شود که مؤسسات حقوقی در برسمیت شناختن و تقویت آنها شکست بخورند» (Freeman, 2002: 10).

ثانیا، دولت‌گرایی موجود در مطالعات حقوقی با واقعیت‌های عملی نقض حقوق بشر تنافی دارد، زیرا که بسیاری از خشونت‌ها در سطح دولت‌های محلی (sub - state) و اجتماعی رخ می‌دهد؛ حقوق اقتصادی و سیاسی توسط سازمان‌های اقتصادی خصوصی نقض می‌شود؛ یا آنکه بطور مثال در آفریقا، نابرابری‌های سیاسی و اجتماعی ریشه‌های نقض حقوق بشر می‌باشد. (Freeman, 2002: 84-85) به تعبیر کیت نش، با وجود اهمیت رویکرد حقوقی، شاهد عدم کفایت رهیافت حقوقی هستیم، زیرا که، «قوانین حقوق بشری خود توسط دولت مردان وضع شده» است و این قوانین مبهم و دو پهلو می‌باشند. در این میان، هدف اصلی دولت مردان حفظ موجودیت دولت می‌باشد و این ملاحظه بر نگرش نخبگان حکومتی مسلط است. نمونه بارز این وضعیت زندان گوانتانامو آمریکا می‌باشد، که با وجود سیستم حقوقی قدرتمند در آمریکا، شاهد نقض قواعد حقوق بشری در رفتار با زندانیان توسط دولت آمریکا هستیم. (Nash, 2012: 5)

لذا، این نمونه عملی مشخص کننده این نکته است که حتی با وجود یک سیستم حقوقی قدرتمند نیز شاهد نقض هنجارهای حقوق بشری هستیم. در نتیجه، حفاظت از حقوق بشر نیازمند الزامات و زمینه‌های غیرحقوقی می‌باشد، که رهیافت حقوقی از توجه به آنها ناتوان است. پوزیتیویسم با تاکید بر پژوهش‌های فارغ از ارزش، مانع دیگری در راه مشارکت علوم اجتماعی در پژوهش‌های حقوق بشری فراهم کرده است. با توجه به ماهیت هنجاری حقوق، حقوق بشر «به مثابه بایدها و نبایدهایی تعریف شد که دولت‌ها باید اجراء کنند». بنابراین، پوزیتیویسم با شعار علوم اجتماعی رها از ارزش، قضاوت‌های اخلاقی - هنجاری، و چنین مطالعاتی را در حوزه علوم اجتماعی به حاشیه راند، زیرا که «علوم پوزیتیویستی درباره اینکه مردم چطور زندگی کنند چیزی نمی‌گوید» (Freeman, 2002: 76).

۲. علوم اجتماعی به مثابه دانش حفاظت از حقوق بشر

نقد پوزیتیویسم حقوقی به معنای بازگشت به نگرش‌های الهیاتی، فلسفی و هنجاری به حقوق بشر نیست، بلکه به معنای تلاش برای گذار از دغدغه توجیه حقوق بشر به دغدغه حفاظت و تحکیم آن است؛ پوزیتیویسم حقوقی ما را از نیاز به ارائه توجیهی فلسفی و الهیاتی از

حقوق بشر بی نیاز می‌نماید، بالاخص اینکه، معیارهای حقوق بشر به مثابه اصولی پرسش ناپذیر مورد پذیرش ۱۷۱ کشور در کنفرانس حقوق بشر وین (ژوئن ۱۹۹۳) قرار گرفته است. در بیانیه وین تصریح شده است که «طبیعت جهانی این حقوق و آزادی‌ها فراتر از پرسش است». (Delaet, 2006: 10-11) با وجود اینکه نگرش حقوقی اثباتی، ناتوان از مشارکت جدی در فهم شیوه‌های حفاظت و تحکیم حقوق بشر است. زیرا که، چالش موجود نه توجیه تعهدات حقوقی دولت‌ها بلکه شکاف موجود میان این تعهدات و جهان واقعی است، که «تحلیل حقوقی از این شکاف ممکن نیست». (Freeman, 2002: 4)

شکاف میان تعهدات حقوقی و واقعیت‌های جاری، نیازمند چرخشی عمل‌گرایانه در مطالعات حقوق بشری می‌باشد؛ هدف چنین چرخشی، تلاش برای تحقق هنجارهای حقوق بشری به مثابه اصولی مورد اجماع جهانی است. در این چرخش عمل‌گرایانه، علوم اجتماعی می‌تواند برای عملیاتی کردن چنین اجماع جهانی بکار رود. (landman, 2006) در چرخش عمل‌گرایانه بجای جستجوی بنیادهای حقوق بشر، به ماهیت حقوقی و در عین حال سیاسی حقوق بشر تاکید شده، نقطه تمرکز بحث‌های حقوق بشر را از توجیه به حفاظت و تحکیم آن منتقل می‌کند.

از نظر فریمن، ما به «تحقیقات در حوزه علوم اجتماعی برای فهم دلایل منازعه اجتماعی، سرکوب سیاسی و تعامل سیاسی ملی و بین‌المللی» نیازمندیم، (Freeman, 2002 : 4) به ویژه اینکه در حوزه علوم اجتماعی «مجموعه دانش زیادی در مورد رفتار دولت‌ها، بروکراسی، منازعه قومی وجود دارد که می‌تواند برای توضیح رفتارهایی همچون قتل عام، نسل‌کشی‌ها و رفتارهای غیر عقلایی بکار رود». (Freeman, 2002 : 6) چنین دانشی ما را در حوزه سیاست‌گذاری باری می‌رساند و «فرضیات علمی را بطور تجربی آزمایش می‌کند که در سیاست‌سازی مؤثر است». (Freeman, 2002 : 78) بطور مثال، پژوهش‌های اجتماعی باید به ما بگویند که: چرا با وجود تعهدات حقوقی دولت‌ها نسبت به حقوق بشر، تجاوز به حقوق بشر بطور جدی وجود دارد؟ موانع اجرای حقوق بشر در جوامع مختلف چیست؟ چگونه موانع جاری برای اجراء و تحکیم حقوق بشر را می‌تواند از میان برداشت؟ یا اینکه، چرا معیارهای حقوق بشر می‌تواند، راهکاری برای رفع بسیاری از منازعه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در جوامع انسانی باشد. همچنین، علم اجتماعی حقوق بشر می‌تواند تعمیم‌های عمومیت یافته میان - فرهنگی (Cross - cultural generalization) را تولید نماید؛ علوم اجتماعی با ساخت استنباط‌های قوی و معتبر در حوزه حقوق بشر، که بر شواهد بسیار اجتماعی متکی باشد، می‌تواند

محدودیت‌های موجود در ساخت استنباط‌های قابل تعمیم میان‌فرهنگی را در حوزه حقوق بشر از میان بردارد. (Freeman, 2006)

۳. چیهستی جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر

با وجود نقاط ضعف موجود در چشم انداز حقوقی، اجماع جهانی دولت‌ها در مورد اصول حقوق بشر می‌تواند، باعث چرخشی عمل‌گرایانه از توجیه حقوق بشر به دغدغه حفاظت و تحکیم آن شود. این چرخش عمل‌گرایانه با تاکید بر وجود شکاف میان تعهدات حقوقی و واقعیت‌های عملی، برداشتن این شکاف را هدف خود قرار می‌دهد. امری که نیازمند پژوهش‌های اجتماعی است، که دانشی گسترده را در مورد موانع و عوامل نقض حقوق بشر و راهکارهای موثر برای حفاظت و تحکیم حقوق بشر در اختیار ما قرار می‌دهد. جامعه‌شناسی سیاسی به عنوان یکی از اشکال علوم اجتماعی می‌تواند برای حفاظت و تحکیم حقوق بشر به کار آید.

تام با تامور (Tom Bottomor) هدف و مضمون اصلی جامعه‌شناسی سیاسی را «بررسی پدیده قدرت در سطح کل یک جامعه» می‌داند. (باتامور، ۱۳۸۰: ۷) حسین بشیریه نیز موضوع جامعه‌شناسی سیاسی را بررسی «روابط متقابل میان قدرت دولتی و نیروی اجتماعی» (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۳) تعریف می‌کند. هدف از چنین اعمال قدرتی، به تعبیر تام باتامور «دستیابی به روند عمل (اتخاذ و القای تصمیمات و به طور گسترده تر تصمیم‌گیری در مورد انتخاب دستور العمل) است که در صورت لزوم حتی علیه منافع سایر افراد و گروه‌ها «بدون توجه به مخالفت شان اعمال می‌شود. (باتامور، ۱۳۸۰: ۷) توجه به جامعه‌شناسی سیاسی به مثابه دانش بازنمایی روابط قدرت محور موجود در جامعه، یکی از موانع مهم در کم توجهی جامعه‌شناسی سیاسی را به مساله حقوق بشر از میان بر می‌دارد؛ جامعه‌شناسی سیاسی با تاکید زیاد بر ملی‌گرایی (nationalism) و برابر کردن آن با جامعه (society)، به «فهم روابط اجتماعی و وابستگی متقابل آنها در مرزهای دولت» بی توجه است. (1 : nash,2012)

وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی فهم روابط قدرت محور در سطح جامعه و تلاش بازیگران سیاسی برای اعمال قدرت می‌باشد، امری که با نادیده گرفتن حقوق و منافع افراد و سایر گروه‌ها همراه است. در این صورت پرسش از میزان و حدود این نادیده‌انگاری از منظر اصول حقوق بشری مهم می‌باشد. در فرآیند منازعه سیاسی در سطح جامعه، چه میزان نتایج منازعه سیاسی را می‌توان امری طبیعی توصیف نمود؟ و یا به تعبیر دیگر، چه میزان نتایج حاصل از منازعه بر سر

کسب قدرت امری غیر طبیعی و نیازمند ارزیابی هنجاری است؟ یا روابط قدرت محور موجود در جامعه چگونه به نقض حقوق بشر یا عدم حفاظت از آن می‌انجامد؟

براین اساس، جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر وظیفه تحلیل فرآیندهای اعمال قدرت و فرآیندهای دستیابی به روند عمل در زمینه اجتماعی در سطح فردی، گروهی و دولت را بر عهده داشته، کنش‌های سیاسی را که به نقض حقوق بشر منجر می‌گردد یا از تحکیم و حفاظت آن ممانعت می‌کند، شناسایی می‌نماید، تا راهکارهایی عینی را برای جوامع مختلف جهت جلوگیری از نقض حقوق بشر و یا تحکیم اصول حقوق بشر پیشنهاد کند؛ هدف ثانویه جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر، نمایش توانمندی معیارهایی حقوق بشری در حل و فصل معضلات سیاسی است. بسیاری از بحران‌های سیاسی در جوامع معاصر ریشه در نادیده انگاری معیارهای حقوق بشری در مناسبات اجتماعی دارد؛ جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر، با خلق راهکارهای اجتماعی و سیاسی منطبق بر موازین حقوق بشری می‌تواند، به کاهش یا فروکش نمودن این بحران‌ها مساعدت نماید. در این چشم‌انداز، جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر درصدد نمایش کارآمدی معیارهای حقوق بشری برای کاهش تنش‌های سیاسی در اجتماعات مختلف و ایجاد سازوکارهای مطلوب برای بهبود فرآیندهای سیاسی در جوامع مختلف است.

در نتیجه، وظیفه جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر عبارت است از: بیان چگونگی پیش برد حقوق بشر در یک اجتماع مفروض و نهادینه کردن و تثبیت آن در درون کلیه روابط و فرآیند سیاسی جامعه. مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای (Interdisciplinary studies) است، که نگرش‌های هنجاری را با پژوهش‌های مرتبط با پدیده‌های سیاسی و اجتماعی گره می‌زند؛ از یک سو، پدیده‌ها و فرآیندهای سیاسی محل تحکیم و حفاظت از حقوق بشر را در سطح اجتماعی شناسایی نموده، دانش حاصل را برای سیاست‌سازی مطلوب برای تحکیم و حفاظت از حقوق بشر بکار می‌گیرد. از سوی دیگر، سعی می‌نماید، بحران‌های اجتماعی و سیاسی را از چشم‌اندازی حقوق بشری تحلیل نماید، و سازوکارهای هماهنگ با هنجارهای حقوق بشری را برای کاهش یا رفع آنها پیشنهاد دهد.

۴. کثرت‌گرایی روش‌شناختی جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر

جامعه‌شناسی سیاسی جهت تحلیل پدیدار حقوق بشر در زمینه اجتماعی نیازمند کثرت‌گرایی روش‌شناختی است. این کثرت‌گرایی روش‌شناختی حاصل نیاز به تحلیلی چند سطحی در پژوهش‌های اجتماعی حقوق بشر است. در سطح اول، شاهد رویکردی عمل‌گرایانه معطوف به حفاظت و تحکیم حقوق بشر به مثابه یک الگوی رفتاری هستیم. این رویکرد، بیش

از هر چیز به تحلیل روابط و ساختارهای اجتماعی با استفاده از روش‌های تجربی (کمی و کیفی) می‌پردازد، تا دانشی عینی در مورد موضوع برای ما تولید نماید. بطور مثال، داده‌های آماری می‌تواند، نقاط بحران خیز سیاسی و اجتماعی را از حیث نقض حقوق بشر در یک اجتماع شناسایی نماید؛ یا با تفسیر داده‌های فرهنگی نگرش‌ها و پیش‌داوری‌های مخرب موجود در فرهنگ سیاسی یک جامعه را از حیث معیارهای حقوق بشری شناسایی نماید. همچنین، می‌توان از طریق مدل‌سازی و طراحی سناریوها، نشان داد، که چگونه چالش‌های سیاسی موجود محصول فقدان هنجارها و شاخص‌های حقوق بشری است، و چگونه می‌توان با خلق مدل‌های کنش و سناریوهای جدید در پرتو چشم‌انداز حقوق بشر، راهکارهایی را برای رفع مشکلات فوق در اختیار جامعه قرار دهد.

سطح دوم تحلیل‌ها، علاقمند به شناخت هنجارهای حقوق بشری «از حیث توسعه مفاهیم بطور تاریخی» است. این سطح از تحلیل، بویژه توسط جامعه‌شناسان علاقمند به رویکرد ساخت‌گرایی اجتماعی (social construction) بسط یافته است. (2 : nash, 2012) چنین پژوهش‌هایی معطوف به «علائق هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی» و در تلاش برای فهم «حقوق بشر به مثابه یک گفتمان سیاسی - اجتماعی» است. در این رویکرد، گفتمان حقوق بشر به مثابه فرآورده کردارهای گفتمانی، بازنمایی‌کننده خواسته‌های جنبش‌های اجتماعی و سیاسی توصیف می‌گردد. (44-1143 : Estevez, 2011) از این رو، پرسش‌هایی همانند، نقش حقوق بشر در ساخت هویت‌ها و کنش‌های جمعی، نحوه مشارکت سوژه‌های اجتماعی در ساخت گفتمان حقوق بشر و تاثیر گفتمان حقوق بشر بر جایگاه سوژه‌های اجتماعی در سطح جامعه قابل طرح است. (Ibid)

گرچه، در رویکرد برساخت‌گرایانه شناخت شیوه بسط تاریخی گفتمان حقوق بشر بر حفاظت از آن تقدم دارد. اما، دانش نظری تولید شده توسط این رهیافت می‌تواند، به پیشبرد حقوق بشر در جوامع گوناگون یاری رساند. زیرا که، ساخت تعمیم‌های عمومیت یافته میان - فرهنگی به تعبیر مایکل فریمن از معیارهای حقوق بشر، نیازمند درک ماهیت تاریخی و اجتماعی برآمدن این هنجارهاست؛ شناخت بسترهای تاریخی پدیدار شدن مفاهیم حقوق بشری، بصیرت لازم را در زمینه محدودیت‌های اعمال این مفاهیم در زمینه‌های تاریخی متمایز برای ما فراهم می‌سازد و باعث آشکار شدن عناصر و ارزش‌های چالش برانگیز سیاسی و اجتماعی می‌گردد که این مفاهیم حامل آن بوده، کاربست آنها در زمینه اجتماعی متمایز به تنش یا بدفهمی از سرشت این مفاهیم می‌انجامد.

در سطح سوم، پژوهش‌های حقوق بشری، سرشتی انتقادی دارد. زیرا که، تلاش برای کاربردی‌ترین حقوق بشر در جوامع مختلف نیازمند رویکردی رهایی‌بخش است. در این رویکرد، گذار از مناسبات زیان‌بار برای کرامت انسانی غایت حقوق بشر می‌باشد. در نتیجه، همه اشکال معرفت‌های تولید شده (عملی و نظری-تاریخی) توسط جامعه‌شناسان سیاسی جهت نقادی روابط سیاسی و اجتماعی، فرآیند و ساختارها، و شناسایی موانع تحقق حقوق بشر بکار می‌رود. در نتیجه، هرگونه تلاش برای تحکیم و حفاظت از هنجارهای حقوق بشری نیازمند رهایی از مناسبات سیاسی و اجتماعی به میراث رسیده از گذشته است که هم‌نوا با هنجارهای حقوق بشری نمی‌باشد.

۵. موضوعات جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر

از نظر کیت نش، جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر می‌تواند به موضوعاتی همانند «حقوق بشر و دگرگونی دولت»، «حقوق بشر و جهانی شدن»، «حقوق بشر، فردیت (Subjectivity) و همبستگی (Solidarity)»، «جامعه‌شناسی سیاسی مقایسه‌ای» و ... بپردازد. (Nash, 2012) همچنین، در رویکرد برساخت‌گرایانه، می‌توان موضوعاتی همانند «حقوق بشر به مثابه یک جریان مفصل‌بندی شده حاصل از کنش جمعی»، «جایگاه سوژه‌های اجتماعی در ساخت‌گفتمان حقوق بشر و و اثرات استیلا و رهایی‌بخشی این برساخته‌ها» و «انتقال به گونه‌های جدید شهروندی به علت چالش‌های ایجاد شده بوسیله مهاجرت جهانی» را در کانون تحلیل جامعه‌شناسی سیاسی قرار داد. (Estevez, 2011 : 1161)

برای عرضه برداشتی جامع از موضوعات جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر، بازگشت به حوزه‌های پژوهشی جامعه‌شناسی سیاسی مطلوب است. از نظر مایکل راش، چهار محور موضوعات سازنده جامعه‌شناسی سیاسی هستند: نقش دولت و اعمال قدرت، ارتباط رفتار سیاسی و زمینه اجتماعی آن، ارتباط ارزشها با سیاست جامعه و نحوه تغییر جوامع. (راش، ۱۳۷۷: ۱۵) همچنین، کیت نش (۱۳۸۷)، موضوعاتی مانند «جهانی شدن و افول دولت‌های حاکم»، «سیاسی شدن جامعه: جنبش‌های اجتماعی و عرصه سیاست فرهنگی»، «چالش‌های میان حقوق جهان شمول و حقوق خاص» و «دموکراسی و فرآیند دموکراتیک شدن» را مورد توجه جامعه‌شناسی سیاسی معاصر معرفی می‌کند.

موضوع و مسائل جامعه‌شناسی سیاسی

ردیف	حوزه‌های مطالعاتی	موضوعات و مسائل
۱	نقش دولت و شیوه اعمال قدرت	گسترش دولت و رابطه‌اش با مفاهیم قدرت، اقتدار و مشروعیت
۲	ارتباط رفتار سیاسی و زمینه اجتماعی آن	جامعه‌پذیری سیاسی، مشارکت و گزینش سیاسی
۳	ارتباط ارزش‌ها با سیاست جامعه	نظریه ارتباطات، افکار عمومی، نقش ایدئولوژی‌ها
۴	نحوه تغییر جوامع	نظریه‌های انقلاب، توسعه، نوسازی و وابستگی

با توجه به موضوعات سازنده جامعه‌شناسی سیاسی، می‌توان حوزه‌های پژوهشی مختلفی را برای جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر شناسایی نمود: (۱) رابطه اعمال اقتدار سیاسی و هنجارهای حقوق بشر (۲) شیوه‌های کسب اطاعت سیاسی و هنجارهای حقوق بشر (۳) مشروعیت حداقلی و حقوق بشر (۴) حقوق بشر و ارزیابی کیفیت فرآیندهای سیاسی (۵) حقوق بشر و سنجش مدل‌های مختلف دموکراسی (۶) هویت ملی، هویت‌های محلی و حقوق بشر (۷) جامعه‌پذیری سیاسی، همگونی و تکثر فرهنگی و حقوق بشر (۸) مشارکت سیاسی، بیگانگی سیاسی و حقوق بشر (۹) شهروندی ملی و حقوق بشر جهانی. پرسش اصلی که این موضوعات را با حقوق بشر پیوند می‌دهد این است که: چگونه پژوهش در این موضوعات به حفاظت از حقوق بشر می‌انجامد؟ در سطور آتی در قالب دو محور سعی خواهیم کرد، بعضی محورهای مطالعاتی پیشنهادی را برای کاربرد پذیری ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی، مورد سنجش قرار دهیم.

مطالعه موردی ۱: نقش دولت و شیوه اعمال قدرت؛

دولت در سنت وبری «یک نهاد سیاسی اجباری و دارای سازمانی مستمر و پیوسته» با «حق انحصاری استفاده از زور» است؛ «دستگاه دولت ضروری اما از لحاظ سیاسی بی طرف» می‌باشد که «جامعه از طریق آن نظم را حفظ می‌کند، تضادهای درونی را رفع می‌نماید و به هدف‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش دست می‌یابد». در مقابل، «نظریه مارکسیستی نقش اساسی نمایندگی منافع طبقه مسلط در جامعه و عمل به نفع این طبقه را به دولت نسبت می‌دهد»، بنابراین «دولت بی طرف نبوده محصول مبارزات طبقاتی است». (راش، ۱۳۷۷: ۲۳)

با وجود دو چشم‌انداز متفاوت از دولت، می‌توان از چهار کار ویژه یا چهره دولت سخن گفت: پایه یا چهره اجبار آمیز، کار ویژه عمومی دولت، کار ویژه خصوصی دولت، کار ویژه ایدئولوژیک دولت. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۳-۱۴) با توجه به این چهار کار ویژه، جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر بر این دغدغه تمرکز دارد که، دولت‌ها چه تعهدات حقوق بشری را پذیرفته‌اند؟ میان

این تعهدات حقوقی و تلاش برای تحقق کار ویژه‌های خود با چه تضادهایی مواجه هستند؟ دولت‌ها چگونه می‌توانند، این تضادها را رفع کرده، در انجام کارویژه‌های اصلی خود شاخص‌های حقوق بشری را رعایت نمایند.

بطور مثال، چهره اجبار آمیز دولت با مساله اساسی حفظ موجودیت دولت گره خورده است زیرا که «توانایی دولت برای حفظ موجودیتش مساله اساسی برای جامعه‌شناسی سیاسی است». (راش، ۱۳۷۷: ۲۱) اما، با وجود حیاتی بودن این موضوع، پرسش کلیدی این است که حدود کاربرد ابزارهای اجبارآمیز برای حفظ موجودیت دولت چیست؟ برای پاسخ به این پرسش نیازمند تحقیقی جامعه‌شناختی درباره مسائل مختلفی هستیم: چه میزان حفظ دولت‌ها مساله‌ای اساسی برای حیات بشری است که نقض حقوق بشر را مشروع می‌سازد؟ در چه وضعیتی استفاده از ابزارهای قهرآمیز برای دولت‌ها اجتناب‌ناپذیر و یک ضرورت می‌گردد، که نقض حقوق بشر را توجیه می‌کند. یا در چه شرایطی کاربری ابزارهای قهرآمیز برای دوام ثبات سیاسی در یک جامعه، نقض حقوق بشر را توجیه می‌کند. همچنین، در صورت ضروری بودن «کاربرد ابزارهای اجبار آمیز» برای دولت، شیوه مطلوب کاربری آن چیست؟

از جنبه دیگر بحث ضرورت حفظ موجودیت دولت با بحث مشروعیت گره خورده است؛ اینکه، «تا چه اندازه افراد زیر سلطه دولت واقعا آن سلطه را به منزله امری مشروع می‌پذیرند» به عوامل مختلفی مرتبط است. بطور مثال عواملی همچون «ترس از زندانی شدن، حتی شکنجه و مرگ»، «بی تفاوتی و بی علاقه‌گی محض»، «احساس ناامیدی از بی فایده بودن مقاومت» و «میل به استفاده از مزایای دولت» می‌تواند باعث تن در دادن به حاکمیت دولت باشد. (راش، ۱۳۷۷: ۲۰-۲۱) بنابراین، پذیرش اطاعت از یک اقتدار سیاسی بالفعل، ضرورتا به معنای رضایت اتباع از آن نیست. از این رو، مکانیزم‌ها و کیفیت اطاعت شهروندان از حکومت، تأثیری مستقیمی بر دریافت ما از مشروعیت اقتدار سیاسی دارد. در این میان، شاخص‌های حقوق بشر چشم‌انداز مناسبی را برای ارزیابی کیفیت اطاعت شهروندان فراهم می‌سازند. در جامعه‌ای که شهروندان از دسترسی به حقوق به رسمیت شناخته شده در اعلامیه‌ها و اسناد حقوق بشری محروم هستند، صحبت از وجود مشروعیت مبتنی بر رضایت محل تردید دارد.

از سوی دیگر، نظام‌های سیاسی معاصر به شیوه‌های مختلف به خلق مبانی و توجیحات عینی به عنوان پایه مشروعیت خود می‌پردازند. اما، خصلت سیال هویت‌های اجتماعی، کثرت فرهنگی و قومی، و تنوع تقاضاهای سیاسی و اجتماعی باعث شده است، امکان تثبیت یک

مبنای پایدار و حداکثری برای مشروعیت نظام‌های سیاسی ممکن نباشد. در این صورت، خلق نوعی مبنای مشروعیت حداقلی مبتنی بر هنجارهای حقوق بشر می‌تواند، راهکارایی مطلوب باشد. بنابراین، پرسش کلیدی عبارت است از اینکه: آیا شاخص‌های حقوق بشر می‌تواند، تضمینی برای حفظ ثبات سیاسی و استمرار حیات نظام‌های سیاسی در محیط سیال کنونی باشد. بطور مثال، آیا می‌توان یک رژیم حقوق بشری مبتنی بر چهار اصل «حفاظت از آزادی‌های سیاسی»، «تضمین حق‌های حقوقی (Legal rights)»، «حق برای مشارکت سیاسی بر اساس حق شهروندی برابر» و «به رسمیت شناختن و اجرای حق‌های اقتصادی و اجتماعی» (Freeman, 2002: 86) را تاسیس نمود، که به نیازهای گروه‌های مختلف اجتماعی با وجود تنوعات قومی و فرهنگی متفاوت پاسخ گوید، و حداقل مشروعیت و رضایت را برای شهروندان تامین کند. در این صورت، چگونه می‌توان چنین رژیم سیاسی حداقلی را تاسیسی کرد؟ موانع عینی تحقق آن در هر اجتماع مفروضی چیست؟

بحث مشروعیت به شیوه دیگری با نظریه دولت و اشکال دموکراسی پیوند دارد. در دهه‌های اخیر دموکراسی به شکل غالب نظام‌های سیاسی تبدیل شده، اما جهانی شدن همزمان دموکراسی با اشتیاق به ارائه مدل‌های بومی از آن همراه بوده است؛ اگر دموکراسی، چهره غالب نظام‌های سیاسی آینده خواهد بود، در آن صورت چگونه می‌توان میان مدل‌های مختلف از دموکراسی دست به گزینش زد. آیا باید شکل خاصی از آن را تجویز نمود، یا آنکه معیارهای حداقلی و مورد توافق را در چشم انداز حقوق بشر تدوین نمود. چنین چشم انداز حداقلی بدان معناست که تنها مدل‌هایی از دموکراسی مورد پذیرش قرار خواهد گرفت، که بتواند استانداردهای ریشه گرفته از شاخص‌های حقوق بشری را رعایت کرده، درونی نمایند و روندهای سیاسی داخلی خود را بر آن مبتنی کنند. بطور خلاصه، حقوق بشر می‌تواند معیارهای توافقی و جهان شمول را برای ارزیابی کیفیت نهادهای سیاسی و مدل‌های دموکراسی فراهم نماید که به شیوه‌های مختلف و تحت تأثیر ارزشهای متفاوت بنا شده‌اند و تقاضای به رسمیت شناخته شدن دارند.

بحث دیگر مرتبط با دولت، ارتباط آن با ظهور ناسیونالیسم و مفهوم ملت است. یکی از مفروضات سازنده دولت‌های مدرن، وجود ملت یکپارچه و برخوردار از هویت واحد است. اما، فرض یک هویت ملی یکپارچه تحت حاکمیت یک دولت، در تقابل با وضعیت واقعی بسیاری از کشورهای در حال توسعه می‌باشد، که از گروه‌های قومی، زبانی و فرهنگی متفاوتی سازمان یافته‌اند. بنابراین، کشورهای تازه استقلال یافته فاقد فرهنگ، زبان و تاریخ مشترک نیازمند

پیگیری نوعی فرآیند «ملت‌سازی (Nation-building)» و ایجاد یک هویت ملی واحد می‌باشد. (راش، ۱۳۷۷: ۴۲) بطور مثال نظام‌های سیاسی از طریق نهادهایی همچون آموزش و پرورش (ونهادهای مدنی اتحادیه‌های کارگری، احزاب سیاسی، کلیساها، خانواده) سعی در ایجاد یکدستی هویتی دارند. اما کاربرد این مکانیزم‌ها در فرایند ملت‌سازی توسط دولت‌های توسعه‌گرا بعضاً یا عموماً در تقابل با حقوق فرهنگی و سیاسی گروه‌های قومی، زبانی و فرهنگی می‌باشد. در این صورت، پرسش از ماهیت این فرآیندها و چگونگی پیش‌برد آن با کمترین آسیب به شاخص‌های حقوق بشری، یک پرسش کلیدی برای جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر است. همچنین، جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر با تحلیل نظریه‌های کلاسیک درباره ملت‌سازی می‌تواند، با توجه به تجربیات عملی امکان‌بازاندیشی در این نظریه‌ها را در پرتو دیدگاهی حقوق بشری فراهم سازد. همچنین، جامعه‌شناسی سیاسی می‌تواند، روابط میان جوامع مادون ملی و دولت را مورد بررسی قرار داده، تئوری‌ها و مدل‌های عملی مطلوب را برای تنظیم این روابط و حل و فصل تقاضاهای آنها (همچون خودمختاری و...) را در چارچوب دولت ملی پیشنهاد کند.

مطالعه موردی ۲: ارتباط رفتار سیاسی و زمینه اجتماعی آن (جامعه‌پذیری سیاسی)؛

محور دومی که جامعه‌شناسی سیاسی با آن گره خورده است، رفتار سیاسی شهروندان، زمینه اجتماعی و فرآیندهای جامعه‌پذیری سیاسی است. رفتار سیاسی شهروندان از متغیرهای گوناگونی همچون پایگاه اجتماعی - اقتصادی، شأن اجتماعی، سطح آموزش، جنسیت، قومیت، گرایش مذهبی، ایدئولوژیک و نظایر آن تأثیر می‌پذیرد. (بشیریه، ۱۳۸۱: ۲۲) این متغیرها از طریق فرآیندهای جامعه‌پذیری سیاسی به نهادینه کردن الگوهای خاص رفتار سیاسی در جوامع مدد می‌رساند. از این رو، جامعه‌پذیری سیاسی ریشه در دغدغه دولت برای ایجاد یک الگوی یکپارچه و مشترک رفتار سیاسی میان شهروندان است.

مکانیزم‌های جامعه‌پذیری سیاسی خانواده، نظام آموزشی، گروه‌های همسالان، گروه‌های فراغت و مذهبی، گروه‌های کار و رسانه‌های عمومی هستند. جامعه‌پذیری سیاسی بطور خاص از دو طریق ممکن می‌گردد: جامعه‌پذیری سیاسی عمده و جامعه‌پذیری سیاسی برنامه‌ریزی نشده. منظور از جامعه‌پذیری سیاسی عمده «القای تعمدهی اطلاعات، ارزش‌ها و شیوه‌های عملی سیاسی به وسیله عوامل نهادی ای است که رسماً این مسوولیت به آنها داده شده است» (راش، ۱۳۷۷: ۱۰۲) اما، چنین اقداماتی نیازمند کنترل عقاید، بسیج توده‌ای و تلاش برای ایجاد سلطه ایدئولوژیک می‌باشد، که با اصول حقوق بشری در تعارض قرار می‌گیرد. از سوی دیگر نیاز

به جامعه پذیری سیاسی و ایجاد یک فرهنگ سیاسی نسبتاً یکپارچه امری اجتناب ناپذیر است. لذا، نیاز دولت‌ها برای ساخت یک فرهنگ سیاسی هماهنگ و تعهدات دولت‌ها به رعایت اصول حقوق بشری در تعارض با هم قرار می‌گیرد.

یکی دیگر از ابعاد تحلیل رفتار سیاسی توجه به مساله مشارکت سیاسی و گزینش سیاسی است. مشارکت سیاسی «درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی» می‌باشد، (راش، ۱۳۷۷: ۱۲۲) که به صورت‌های رسمی یا غیررسمی صورت می‌گیرد. نکته ای که اهمیت مشارکت سیاسی را برای بحث حقوق بشر آشکار می‌کند، رابطه میان بیگانگی نسبت به نظام سیاسی و خشونت است. (راش، ۱۳۷۷: ۱۲۹) با افزایش بیگانگی نسبت به نظام سیاسی، رفتارهای خشونت بار از طرف شهروندان و حکومت بطور متقابل تشدید می‌شود؛ امری که برهم زننده صلح می‌باشد. در این میان، یکی از عناصر اساسی در شکل‌گیری مشارکت سیاسی، الگوهای موجود برای گزینش سیاسی است که می‌تواند باز یا بسته باشد. (راش، ۱۳۷۷: ۱۶۴) بطور خلاصه، هر میزان توسعه الگوهای گزینش سیاسی و مشارکت سیاسی باعث کاهش بیگانگی نسبت به نهادهای مستقر شود، می‌توان امیدوار به کاهش خشونت سیاسی بود، که عامل از دست رفتن آرمان صلح و عدم امکان حفاظت از شاخص‌های حقوق بشر است. در این چشم انداز جامعه‌شناسی سیاسی می‌تواند در شناسایی الگوهای مطلوب مشارکت سیاسی و گزینش سیاسی ما را یاری رساند.

۶. نتیجه‌گیری

بررسی امکان جامعه‌شناسی سیاسی بشر ویژگی دورانی است که شاهد چرخش عمل‌گرایانه از توجیه حقوق بشر به سوی حفاظت و تحکیم آن هستیم. هدف جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر، ایجاد پیوند میان مباحث موجود در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی با دغدغه حفاظت از هنجارهای حقوق بشری است. ضرورت این پیوند از آن روست که مهمترین مبنا برای حقوق بشر در دوران معاصر اجماع جهانی دولت‌ها درباره آن است. اما، چنین اجماعی بر عنصری کلیدی به نام «دولت» متکی می‌باشد. دولت‌ها با وجود پذیرش تعهدات حقوق بشری خود از بزرگترین ناقضین آن هستند. امری که بیش از هرچیز ریشه گرفته از نیازهای عملی دولت‌ها برای حفظ یکپارچگی، ثبات سیاسی و توسعه است. چنین تعارضی میان حاکمیت دولت‌ها و حقوق بشر، و میان تعهدات آنها و عملکرد جاری، تحلیل فرآیندهای سیاسی که دولت‌ها در گیر

و دار آن شاخص‌های حقوق بشر را نقض می‌نمایند، ضرورت می‌بخشد. همچنین، گروه‌های قومی، فرهنگی، سیاسی و نهادهای اقتصادی مادون نهاد دولت نیز در بسیاری از فرآیندهای سیاسی مشارکت دارند، که در منازعه یا رقابت و همکاری با حکومت‌های مستقر امکان نقض یا حفاظت از حقوق بشر را فراهم می‌سازند. بنابراین، جامعه‌شناسی سیاسی به خاطر تمرکز بر رابطه میان گروه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با نهاد دولت و به خاطر بررسی فرآیندهای باز تولید قدرت در سطح اجتماعی این امکان را فراهم می‌سازد که بتوان عوامل تضعیف‌کننده‌های حقوق بشر در سطح یک دولت ملت مورد تحلیل و شناسایی قرار داد. جامعه‌شناسی سیاسی حقوق بشر با دانش حاصل از تحلیل‌های متخصصان این حوزه این امکان را فراهم می‌سازد که تئوری‌های جدیدی را در چشم‌انداز حقوق بشر ارائه نمایند، که شکاف میان تعهدات دولت‌ها و نقض حقوق بشر را کاهش دهد.

منابع

منابع فارسی

۱. اعلامیه جهانی حقوق بشر (کتابچه)، تهران، مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد، ۱۳۸۴
۲. امید، علی، حقوق بین‌الملل از نظریه تا عمل، تهران، میزان، ۱۳۸۸، چاپ اول
۳. باتامور، تام، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۰
۴. بشریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
۵. بیتهم، دیوید، دموکراسی و حقوق بشر، مترجم محمد تقی دلفروز، تهران، کویر ۱۳۸۷.
۶. تسون، فرناندو، فلسفه حقوق بین‌الملل، مترجم محسن محبی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، ۱۳۸۸، چاپ اول.
۷. راش، مایکل، جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، سمت، ۱۳۷۷.
۸. مهرپور، حسین، نظام بین‌الملل حقوق بشر، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۷، چاپ اول.
۹. نش، کیت، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، مترجم محمدتقی دلفروز، تهران، کویر، ۱۳۸۷.

منابع انگلیسی

10. **Human rights: an interdisciplinary approach** (Book)/ auth. Freeman Michael – (s.l.): polity press 2002.
11. **Stdying human rights** (Book)/ auth. Landman Todd. – G.britan: Routledge, 2006

12. **The global struggle for human rights** (Book)/ auth. Delaet Debral.. – Canada : Thomson, 2006
13. **Social Science and Human rights** (Journal)/ auth. McCamant John F.// International Organization. – (s.l.) : University of Wisconsin Press, 1981. – Vol. 35.
14. **Towards a political sociology of human rights**, kate nash, 2012. in: kate nash, Edwin amenta and alan scott , eds. the new Blackwell companion to political sociology. chichester , west Sussex; malden , mass: wiley –Blackwell, pp.444-453, golsmiths research online.
15. Human rights in contemporary political sociology: the primacy of social subjects , ariadna Estevez , human rights Quarterly 33(2011), 1142-1162, by the Johns Hopkins university press.
16. **Constellations of Human Rights (journal)**/auth. falcon sylvanna Martina, critical sociology journal (SAGE Journals) ,0896920514565484, first published on January 8, 2015
17. <http://www.ohchr.org/EN/Issues/Pages/WhatAreHumanRights.aspx>
18. 'The Need for Multidisciplinary Human Rights Research: A Lawyer's Modest Plea' (paper), Jan Wouters, present at the international conference 'Describing a Process of Cultural Transformation? Human Rights and the Social Sciences', The conference is organised by the University of Luxembourg (21-23 May 2015), from < <http://www.fp7-frame.eu/conference-describing-a-process-of-cultural-transformation-human-rights-and-the-social-sciences/> >